

فعل در رمان جای خالی سلوچ و منشأ آن

دکتر غلامرضا مستعلی پارسا^۱

زهره اله دادی دستجردی^۲

مرتضی دولت آبادی^۳

چکیده

این جستار، به بررسی، توصیف و تحلیل ماهیت و کیفیت افعال در رمان *جای خالی سلوچ* و خاستگاه‌های زبانی آنها پرداخته است. از آن جا که در سبک نوشتار داستانی محمود دولت آبادی، یکی از دغدغه‌های به کارگیری زبانی غنی و سالم است، در جستجوی چنین زبانی، او از سرچشمه‌های زبان فارسی (معیار، محاوره، ادبی و کهن) و گویش (سبزواری و غیر آن) بهره بسیار برده است. این رویکرد به عنوان نمونه در یکی از معروف‌ترین رمان‌های وی، *جای خالی سلوچ*، به ویژه در پیدایش افعالی متنوع و متفاوت، آشکار می‌شود. این تنوع و تفاوت از این نظر برجستگی می‌یابد که در جنبه‌های معنایی و واژگانی و ساختار (صرفی و نحوی) افعال توجه خواننده را به خود جلب می‌کنند؛ چنان که برای خواننده مسأله منشأ این افعال پیش می‌آید. در این که پاره‌ای از این افعال منشأ گویشی (سبزواری) و فارسی (معیار و ...) دارند، شکی نیست؛ اما بخش عظیمی را باید از مشترکات گونه‌های زبان و گویش دانست.

کلیدواژه‌ها: *جای خالی سلوچ*، فعل، منشأ فعل، زبان فارسی معیار، گویش سبزواری.

۱- دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی تهران Mastali.parsa@gmail.com

۲- دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی، (نویسنده مسؤل) zohreallahdadastjerdi@gmail.com

۳- کارشناس ارشد ایران‌شناسی عمومی دانشگاه شهید بهشتی mortazadowlatabadi@gmail.com

۱- مقدمه

همواره برای هنرمند، دست یافتن به زبانی نیرومند، کارا و درخور اثر، جستجویی ناگزیر را ایجاب کرده است؛ چرا که «گفتن» و «چگونه گفتن»؛ بحث در این است. رمز بقا و تداوم جاودانه هنر در همین است و یکی از رموز شکوفایی آن نیز، در همین تلاش برای «چگونه گفتن» نهفته است؛ یعنی در آنچه که امروزه می‌توان به نام «بیان هنری» تعریفش کرد. اگر «سخن» وسیله ارتباط است، «چگونه سخن گفتن»، هنر ارتباط است. (دولت آبادی، ۱۳۸۳: ۲۷۹-۲۷۸).

محمود دولت آبادی در پی آن است تا هنرمندی راستین باشد؛ هنرمندی که «همواره در پی یافتن راه «چگونه گفتن» و «چگونه بهتر، عمیق‌تر و دقیق‌تر گفتن، دلنشین‌تر گفتن، موثرتر گفتن» است و می‌کوشد تا شکیلی‌ترین نحوه بیان را بیابد.» (همان).

زبان و اهمیت آن در اثر هنری

اینک او در راستای رسیدن به چنین هدفی به اهمیت بسیاری از شگردهای ادبی و زبانی واقف است. او نیک آگاه است که: «سبک، حاصل نگاه خاص هنرمند به جهان درون و بیرون است که لزوماً در شیوه خاصی از بیان تجلی می‌کند. به عبارت دیگر، هر دید ویژه بی در زبان ویژه بی رخ می‌نماید. بر طبق این تعریف، هرگاه کسی به آفاق و انفس نگاه تازه بی داشته باشد به ناچار برای انتقال صور ذهنی خود - ما فی الضمیر خاص خود - باید از زبان جدیدی استفاده کند ...» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۵)؛ این نکته است که وی را به لزوم دستیابی به زبانی نو و سبکی ویژه خود رهنمون می‌سازد.

مضمون داستان‌های دولت آبادی متنوع و زمینه‌های داستانی او، گوناگون (روستایی، ایلی، شهری) است و این چنان که خود در کتاب *ما نیز مردمی هستیم* می‌گوید نیاز به زبانی ویژه دارد: «... مثلاً در مورد زبان بگویم عمدتاً زبانی که حاکم بر ادبیات معاصر ما شده بود (زبانی که از علامه دهخدا نشأت می‌گرفت، بعد در جمالزاده و بعد عمدتاً در هدایت به طور حقیقی متجلی می‌شد) بعد از آنها خیلی دستمالی شده و ناکافی به نظر می‌رسید، و من همراه با یافتن مضامین به این نتیجه رسیدم که این زبان معمولی و هرچند قوی، بار مضمون مرا به دوش نمی‌تواند بکشد ...» (چهل تن و فریاد، ۱۳۸۰: ۶۶-۶۵). وی سپس در توضیح خط سیرش برای یافتن زبان مناسب خود می‌گوید: «بار دیگر از خود گات‌ها و

سپس ادبیات متثور از آغاز باززایی زبان فارسی در سده سوم و چهارم تا سعدی و غنای زبان در بیان عارفان، وه که چه روز و شب‌هایی را گذرانیدم ...» (همان: ۳۳۷) او درباره استفاده از گویش مادری اش (سبزواری) و دیگر گویش‌ها می‌گوید: «من که شخصاً نه تنها در وظیفه خود می‌دانم که از امکانات زبان در همه مناطق ایران و گویش‌های مختلف مردم ایران بهره بگیرم، بلکه این را از آرزوهای خود هم می‌شمارم.» (همان: ۳۷۷) و این زبان درخور مضمون، خود را سرانجام در رمان «جای خالی سلوچ» در زمینه بلاغت و البته در شگفتی‌های فعل نشان می‌دهد.

فعل و اهمیت آن در اثر هنری

فعل در زبان فارسی از ارکان اصلی کلام است، اما توجه ویژه به آن و برجسته ساختن امکانات ادبی و بلاغی آن از رموز دست یافتن به زبانی برتر در آثار ادبی است.

درباره فعل، اهمیت و زبایی آن در زبان، داریوش آشوری در کتاب *بازاندیشی زبان فارسی* می‌نویسد: «آنچه زبان‌ها می‌توانند به آسانی از یکدیگر وام گیرند، اسم‌هاست...، اما فعل‌ها می‌باید از آن زبان باشند، زیرا فعل در حکم سلسله پی‌های زبان است و دست کم در مورد زبان فارسی ریشه‌های فعل‌ها برای ساختن اسم و قید و صفت و انواع صورت‌های ترکیبی کلمه اهمیت بی اندازه دارند...» (آشوری، ۱۳۸۶: ۱۱۸) نیز پورنامداریان در کتاب *سفر در مه* در کارکرد و اهمیت فعل می‌آورد: «... فعل رکن اصلی جمله است و ارکان دیگر جمله به سبب ارتباطی که با آن دارند، از آن تأثیر می‌پذیرند...» (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۲۶۹) به همین دلایل می‌توان تمرکز ویژه دولت آبادی را بر استفاده همه جانبه و کارا از فعل در آثارش به روشنی مشاهده کرد.

فعل، انواع و منشأ آن در رمان جای خالی سلوچ

با توجه به مطالبی که در اهمیت دست یابی به زبان برتر و در پی آن به کارگیری فعل به گونه‌ای دقیق، سنجیده و موثر مطرح شد، جستار حاضر برای آشکار ساختن چند و چون کوشش دولت آبادی در این زمینه، به مقوله فعل در یکی از رمان‌های او (جای خالی سلوچ) پرداخته است.

بعد از تجزیه و تحلیل فعل‌های فیش برداری شده رمان نامبرده، انواع چهارگانه زیر به دست آمد:

- ۱: افعال فارسی (معیار، ادبی و کهن، محاوره و گرتّه برداری شده)؛
- ۲: افعال گویش سبزواری؛
- ۳: افعال مشترک میان فارسی (معیار و ...) و گویش سبزواری؛
- ۴: افعال برساخته نویسنده.

۱- افعال فارسی (معیار، ادبی و کهن، محاوره و گرتّه برداری شده)

۱-۱: فعل‌های رایج در فارسی معیار

مسلم است که این گونه، غالب افعال رمان را به خود اختصاص داده است و نیازی به آوردن مثال نیست.

۱-۲: فعل‌های ادبی و کهن

غرض، افعالی است که امروز بیشتر در متون ادبی به کار گرفته می‌شوند و یا آن‌ها را باید در متون کهن جست؛ هر چند باید گفت هر فعل ادبی لزوماً کهن نیست و هر فعل کهنی نیز ادبی به شمار نمی‌آید. ناصر ایرانی نویسنده معاصر در کتاب *هنر رمان زیر عنوان «در باب نثر شاعرانه»* می‌نویسد: «... در هنر رمان، جای طبیعی نثر شاعرانه در آنجایی است که پای تجربه‌های احساساتی حاد در میان است؛ پای شور و حال‌های عقل ربای عاشقانه و مواجید و ادواق عارفانه. نثر ساده و معقول نمی‌تواند این قبیل تجربه‌های احساساتی جنون آسا و نامعمول را نمایش دهد. این کار از نثر شاعرانه بر می‌آید و بس.» (ایرانی، ۱۳۸۰: ۳۱۶) و دقیقاً یکی از جایگاه‌های اصلی ظهور فعل‌های ادبی و کهن در این رمان در چنین پاره‌هایی است.

فعل‌های کهن

- چیزی گنگ، مثل خاری تر، نرم و آرام به قلبش خلیده بود. (۱۰۵۶)
- علی گناو نماز نمی دانست. (۱۱۷۶)
- از جای هزارساله خود برکنده و باژگونه می‌شدند. (۱۰۰۰)
- آدمی وقتی در تب می‌سوزد واژگونه می‌کند. (۱۰۳۸)
- در سیاهی چاهی باژگون شده بود دم به دم دیگرگونه می‌شد. (۱۴۵۰)

فعل های ادبی

- نمی خواست هق هقش دخترک را برآشوبد. (۱۰۶۲)
- اراده شان را از هم می گسیخت. (۱۰۱۵)
- پندار آفتابی که از پی برف برخواهد تافت. (۱۰۸۹)
- هاجر همانچه را برمی تافت که پیرامونش را می انباشت. (۱۰۴۰)
- آفتابی که از پی برف برخواهد تافت. (۱۰۸۹)
- وقت کار زبان به شکوه نگشایند. (۱۰۱۴)
- ابرو را از زمین های پنبه زار تارانده بود. (۱۱۸۳)
- با چشم همه مادران می توانی بگریی، به تلاطم درآی. (۱۳۲۲)
- زهر و کنایه کلام... از زیانش می تراوید. (۱۲۱۳)
- ذهنش هم آیا تاراج شده بود. (۱۴۵۰)

۳-۱: فعل های فارسی محاوره

تعداد این افعال اندک است و این ناشی از زمینه روستایی داشتن رمان است.

مثال:

- مراد به او توپید. (۱۱۳۲)
- ... یکی از گُپه های سکه را بقاپد. (۱۱۳۷)
- اما احساس کرد چیزی روی دست هایش ماسیده ... (۱۰۲۸)
- می نشینی داو یا پول ها را می سلفی؟ (۱۱۳۳)
- حرف های کربلایی دوشنبه را زیر سیلی درمی کرد. (۱۰۰۰)
- عباس چای اول را هورت بکشد. (۱۰۹۴)
- زیر تازیانه های بی امان گیرافتاده بود. (۱۰۵۳)
- مثل چرخ شکسته قالی قل می خورد. (۱۰۵۶)
- شترها هنوز از آذوقه صبح ته بندی داشتند. (۱۲۶۵)

- چهارتا ساده لوح را رو چوب کرده تا مکینه بزند. (۱۳۵۳)

- چیزهایی روی دلش تلنبار شده بود. (۱۰۵۳)

۱-۴: فعل‌های گرت‌ه برداری شده

نویسندگان کتاب‌های ویرایش و نگارش، استفاده از این نوع افعال را (که به گرت‌ه برداری نحوی معروفند) نقص زبانی می‌دانند، اما از آنجاکه مانند بسیاری از وام واژه‌ها که ناگزیر استفاده می‌شوند، این نوع افعال نیز به مرور زمان، جای خود را در ساختار صرفی افعال زبان فارسی باز می‌کنند، به صورت خودکار در زبان استفاده می‌شوند و در این صورت حتی گفته اند، بر غنای زبان می‌افزاید: «این نوع گرت‌ه برداری در واقع ترجمه لفظ به لفظ است. این نوع گرت‌ه برداری نه تنها عیبی ندارد، بلکه به غنای زبان می‌افزاید. اما نوع دیگری از گرت‌ه برداری هست که ساخت‌های نحوی و تعبیرات کنایی را به صورت مزبور تجزیه و ترجمه می‌کند مانند *compter sur quelqunun* که در زبان فرانسوی تعبیر کنایی است نباید آن را لفظ به لفظ ترجمه کرد اما متأسفانه مترجمان کم‌سواد آن را لفظ به لفظ ترجمه کرده‌اند و «روی کسی حساب کردن» در زبان فارسی رایج شده است.» (انوری، ۱۳۸۶: ۲۹۰).

در این رمان، تعداد این افعال نیز اندک است و به دو صورت استفاده از مصدر «داشتن» و دیگر مصدرها نمود پیدا کرده است.

مثال :

- در سفرهایی که به مشهد داشتیم. (۱۰۰۴)

- هر دم، هر کسی می‌توانست چنین پرخاشی به او داشته باشد. (۱۰۶۶)

- علی گناو ته سیگارش را دود کرد. (۱۱۵۸)

- مرگان رفت تا نادید بگیرد. (۱۲۰۳)

- هاجر هنوز پا پس می‌داشت. (۱۰۶۰)

۲- افعال گویش سبزواری

در این قسمت، نخست درباره گویش سبزواری و به ویژه مبحث فعل در این گویش مطالبی ذکر می‌شود و سپس به بررسی افعال پرداخته می‌شود:

سبزواری گویشی از فارسی است که امروز در بسیاری از مناطق شهرستان سبزواری بدان تکلم می‌شود و اما اصطلاح «گویش» (dialect) را چنین تعریف کرده‌اند: «گونه‌ای زبانی که در سه سطح آوایی، نحوی و واژگانی، نسبت به هنجارهای گونه معیار یک زبان، انحراف و واگرایی از خود نشان دهد، بدیهی است در موقعیت‌های متفاوت، انحراف در هر یک از این سطوح می‌تواند نسبت به دو سطح دیگر دارای درجه و برجستگی بیشتری باشد...» (پرهیزگار، ۱۳۷۹: ۱۲۷). از این رو سبزواری را «گویش» دانسته‌اند و نه «لهجه» (accent).

اینک باید گفت این گویش اصیل، علی‌رغم همانندی‌های بسیار با فارسی معیار، از نظر فعل که موضوع جستار حاضر است دارای تفاوت‌هایی با فارسی معیار است.

این تفاوت‌ها در صورت‌های گوناگون زیر آشکار می‌شود:

الف: فعل‌های کنایی بسیاری که برخاسته از اقلیم و فرهنگ بومی اند؛

ب: فعل از مصدرهای کهن فارسی و زبان‌های ایرانی باستان و زبان‌هایی مانند ترکی؛

ج: فعل از مصدرهایی که اصل آن‌ها شناخته شده نیست.

برای نمونه افعال زیر را می‌توان آورد:

(کُلف دژین klaf dzian : گاز زدن) (در گویش سبزواری ابتدا به ساکن وجود دارد و هم از این روست که دو صامت در کنار هم قرار می‌گیرند.) و (کورچوندن ko:rčö:ndan : بریدن و دونیم کردن) و (پاوال کردن pâvâl kerdan : خواباندن گله در فضایی آزاد و بی در و دیوار و معمولاً ثابت) و (لاپ کردن lâp kerdan : دونیم کردن چیزی مثل هندوانه و نیز به هم زدن مراسم یا بازی) البته این مصدرها ممکن است در دیگر گویش‌های خراسان و ایران باشد چنان که «کورچوندن» در گویش فارسی ملایر و واژه «پاوال» در «پشتونی» کاربرد دارد، اما در ریشه یابی آنها جای سخن باقی است.

د: فعل در ساختارهای صرفی و نحوی متفاوت با فارسی امروز و گذشته.

اکنون پس از مشخص شدن تفاوت‌ها، تقسیم بندی زیر، چگونگی کاربرد افعال گویش سبزواری را در رمان جای خالی سلوچ نشان می‌دهد:

۲-۱: فعل‌هایی با ساختار صرفی و نحوی گویش

در این گویش، ضمیر متصل مفعولی، هرچند بیشتر پس از شناسه فعل قرار می‌گیرد، اما در افعال ماضی نقلی، بعید و وجه التزامی این زمان‌ها، حتماً باید بر سر جزء اسمی فعل بیاید.

در این گونه اخیر می‌توان مواردی هرچند اندک در رمان یافت:

- ... ناخوشی زمستان پاشانده‌اش بود. (۱۱۱۶)

- شکل‌هایی که پیش از این نیازموده بودشان، ندیده شان بود. (۱۴۵۰)

- ژغوریت هنوز چندان که باید نفرسوده اش بود. (۱۰۸۹)

- تا خاموش نشسته بود، می‌توانستی ندیده اش بگیری. (۱۳۳۲)

۲-۲: فعل‌های گویشی تحت اللفظی

مراد از این عنوان، فعل‌هایی است که اگر در فارسی معیار، کهن و گویش‌ها، همانندهایی برای آن‌ها جسته شود حتماً افزونی و کاستی فراوانی در ساختار آن‌ها، نسبت به گویش سبزواری دیده می‌شود و کاربرد محدودتری نیز خواهند داشت لیکن این افعال در گویش سبزواری رایج و بسیار پر استفاده اند.

کاربرد این گونه افعال، در رمان نامبرده تحت اللفظی است؛ بدین معنا که تنها تلفظ، صورت فارسی معیار به خود گرفته است؛ اما اجزای فعل، عیناً، سر جای خود باقی مانده و از نظر معنی در همان معنی اصلی به کار رفته اند. شمار این افعال بسیار بالاست و هرچند در انواع مختلف (ساده، پیشوندی، ... آمده‌اند از آنجا که از نظر معنا، بیشتر، نیاز به شناخت دارند به دو بخش «کنایی» و «غیر کنایی» تقسیم شده اند:

۲-۲-۱: غیر کنایی

افعالی هستند که گاه از نظر لغوی، برای غیرگویشوران نامفهومند و نیاز به توضیح دارند، در صورتی که با همان معنی اصلی در گویش، به کار رفته اند؛ برای نمونه واژه «زاله» در مثال زیر، در گویش سبزواری

به معنای «مرز» کُرت در زمین کشاورزی است که در ترکیب فعلی خود معنای «درست کردن مرز» می‌دهد:

– حتی اگر دستتان می‌رسد، دور تکهٔ زمیتان را زاله کنید. (۱۱۶۴) (مرز درست کردن)
(zâla kne)

و اما مثال‌های دیگر:

– ...پشته‌ام را بود می‌کردم. (۱۰۲۳) (کامل کردن)
(bud mekerdom)

– کنار مقبرهٔ آقا پریژ کرده و نشسته بود. (۱۱۶۵) (کز کردن و جمع شدن در خود در اینجا از سرما)
(priž kerda)

– حالا سرش بده! (۹۸۸) (رها کردن)
(sariš bete)

– ... باد می‌خورد. تاب می‌خورد. (۱۰۳۲) (پس و پیش شدن) (بیچیده شدن)
(bâd mexârd) (tâv mexârd)

– شتر ... دم قنه می‌کند و بلوق می‌زند. (۱۲۶۵) (جمع و گرد کردن چیزی) (مستی کردن)
(bolloq mezna) (qonna mna)

– شترها ... هَلپاس نمی‌زدند. (۱۲۶۵) (حرص و آز داشتن).
(halpâs namazayen)

– برای اینکه در خانه مرگان تنقل بیندازد.... (۱۲۸۷) (تخته پوست انداختن)
(tenqal benzeze)

۲-۲-۲: کنایی

این افعال، همانند افعال کنایی در زبان فارسی، معنایی مستقل از اجزای تشکیل دهندهٔ فعل دارند؛ به این معنا که برای نمونه در مثال زیر، معنای کنایی فعل، ربطی به واژگان «مزار» و «تیار» به صورت مستقل ندارد:

- از خودت مزار تیار کرده‌ای. (۱۰۳۴) (لحاف و روانداز بسیاری روی خود انداختن)
(ez xâdet mzâr tyar kerdeyi)

مثال‌های دیگر:

- داشت کوچی جو می‌کرد. (۱۰۶۰) (ترسو شدن به علت کتک خوردن در کودکی از بزرگ‌تر)
(dâš ko:čči jov mekerd)

- چشم‌هایش ... خانه کرده بود. (۱۱۰۵) (گود کشیدن چشم)
(čišmâš xana kerda bi)

- چشم و دلش می‌دود. (۱۱۴۸) (حرص و آز داشتن)
(čišm-o; deliš medvi)

- من این جا کوری می‌خورم. (۱۱۲۳) (تسلط نداشتن در کاری به علت نامناسب بودن جا)
(ko:ri moxrom)

- ده تا آدم بی رمق، ... سالی چند روزی لای سبدها جُل جُل می‌کنند... (۱۲۲۵) (تلاش بیهوده کردن)
(jo:ljo:l mnen)

- که همچو آدمی می‌آید خودش را گرنگ کشت و کار بکند؟! (۱۳۹۱) (علاف کردن خود)
(xâdše grang begne)

- بی پیرها مثل بره‌های شیرمست سرسر می‌کردند! (۱۰۶۰) (سرمستی کردن)
(sarsar mekerden)

- نمی‌گذارم استخوانت بسوزد. به گلوی خودم می‌چسبم اما تو را به روی می‌رسانم. (۱۱۱۳)
(b ri ro:z merseno:m) (به وضع و موقعیت مناسب رساندن)

۲-۳: فعل‌های گویشی‌ای که در آن‌ها دست برده شده است:

شمار این افعال بالاست، نکات گفته شده دربارهٔ تحت اللفظی‌ها این جا نیز صادق است، جز آن که اجزا گاهی جا به جا، کم و زیاد شده یا تغییر کرده‌اند. این افعال نیز به دلایلی که آمد به کنایی و غیر کنایی تقسیم می‌شوند:

۲-۳: ۱. غیر کنایی

- خری که راه برود دلاغ نمی‌شود. (۱۱۴۵) (سرمزده شدن)

(dlâq namara) (تلفظ فعل، در گویش «دلاغ نَمَره» است. دولت آبادی جزء فعلی را به «شدن» تغییر

داده است.)

– همهٔ تنورها... با دست‌های لاغر و انگشتان کشیده سلوچ تیار شده بود. (۹۸۲) (تیارکردن: ساختن)

(tiyâr ro:fta b)

... و می‌رفت تا چاهی در خانهٔ کسی بکُلد. (۱۰۵۷) (کُلیدن: حفر کردن)

(varkâllene)

– قبضه قبضه آب برداشت و به هوا پشینگاند. (۱۲۰۹) (پاشیدن)

(pšeng kerd)

– چرا همینجور هپکّه ت زده؟ (۱۲۱۶) (جا خوردن، شوکه شدن)

(apakath bziya)

– هاجر هتّره خورد، اما جا نگاهداشت و قدم‌ها را هماهنگ کرد. (۱۱۸۳) (پیلی خوردن)

(hatra bxârd)

– ماشالله یک جوری سینه به کلف گرفته که ... (۹۸۱) (به دهان گرفتن)

(d klaf grifta)

– تناس بر لب‌ها می‌بندد. (۹۷۸) (پوسته بستن)

(tnâs mna)

۲-۳-۲: کنایی

– سبدها نم دارند لا مذهبا! سنگینند. دال کند شدم. (۱۱۱۸) (به شدت خسته شدن و بریدن)

(dâłkan raftom)

– گاو شیر پایین نمی داد. (۹۸۷) (ترشح شدن شیر)

(he ta namedâ)

– استخوان‌هایش ... محکم نشده بودند. (۱۰۱۳) (بالغ شدن)

(mâkam naro:fta biyen)

- خون به چشم‌هایش دویده بود و هیچ چیز را نمی دید. (۱۰۲۸) (خشمگین شدن)
(xun b čišmâš dvista bi)

- تنورمال آدمی می‌خواست که نوس به کار داشته باشد. (۱۰۵۷) (دقت، پشتکار و حوصله بسیار داشتن)
(nus her kâr dišta beše)

- از لب و دهن افتاده بود. (۱۱۵۵) (بی اختیار شدن از سرما، ترس یا خستگی)
(ez lev dahan eftyā bi)

- مرگان بسیار برسنگ و سفال خورده بود. (۱۰۸۸) (تجربه بسیار داشتن)
(her seng- o: sfâl bxârda bi)

- رفتیم پُلوک به آفتاب کردیم. (۱۰۵۱) (گستردن چیزی در آفتاب)
(polo:k he efiâv kerdem)

۳- افعال مشترک میان فارسی (معیار و ...) و گویش سبزواری

مراد از مشترک آن است که فعل‌ها عیناً یا با کمی تغییر در فارسی (معیار و ...) و گویش سبزواری کاربرد دارند و اگر بخواهیم برای این افعال منشائی قابل شویم، هرچند که ممکن است شواهدی چنان که برای گروه ۳-۳ و ۴-۳ خواهد آمد پیدا شود، تلاش بیهوده‌ای خواهد بود؛ موضوع این است که در این صورت، افعال حتی میان گونه‌های مختلف فارسی نیز در نوسان شدید خواهند بود. در حقیقت این افعال را باید متعلق به زبان رمان و نتیجه بهره‌گیری آگاهانه نویسنده از مرزهای مشترک، میان گونه‌های دسته فارسی و گویش، در انتقال بهتر و مفهوم‌تر مضمون و تلاش در حفظ سبک و زبان حاکم بر رمان دانست:

۳-۱: غیر کنایی

- سالار فریاد در گلو، تقلا می‌کرد. (۱۰۰۹)

- دلش می‌شورید و در جایش قرار نمی‌گرفت. (۱۰۶۳) (شور می‌زد)

- نان شکم خود را از دست این و آن می‌ستاندند. (۱۰۶۹)

- آتش کردی، برو آلو کن (۱۱۰۲) (الو کردن: آتش روشن کردن)

- شیر و ماست دست می‌دهد. (۱۱۱۲)

- گور را با تیغه بیل تراش داد. (۱۱۶۲)

۳-۲: کنایی

- خیال می کنی من همشان و همزبان تو هستم که دهن به دهن تو بگذارم و باهات یکی به دو کنم. (۱۰۰۷) (یکی به دو کردن)
- ... تندتر دست بجنباند. (۱۰۱۲) (فرز بودن)
- هر چه به زیان سالار می رسید بار عباس می کرد. (۱۰۲۰)
- چارق پاتاوهِ می کند. (۱۱۱۷)
- ابراو بی جواب بود. دلش به بار نبود. (۱۰۵۴)

۳-۳: فعل با زمان های کم کاربرد

- این زمان ها هر چند در فارسی وجود دارند، اما استفاده از آن ها در محاوره و در نوشتار، امروز، بسامد فراوانی ندارد؛ چنان که مثلاً دستور نویسان، امروزه در قسمت افعال ماضی از ماضی ابعد نامی نمی برند، اما این زمان و زمان های دیگر که یادگار فارسی کهن هستند و زمان و چگونگی واقع شدن فعل را تصویری تر می کنند در گویش سبزواری استفاده اند. در این رمان این گونه کاربرد فعل، بسیار فراوان است.
- آیا سلوچ این قدر کوچک شده بوده است؟ (ص ۹۸۲) (ماضی مجهول بعید نقلی) (برای اطلاع بیشتر از ساختار این فعل، ر.ک: وحیدیان کامیار، ۱۳۸۲: ۴۵).
- فرشیدورد این ساخت را ماضی دورتر می نامد (فرشیدورد، ۱۳۵۱: ۲۸۲).
- همه روز را هاجر با مادرش بوده بود (ماضی بعید) (ص ۱۰۴۱).
- حاج سالم باید نواله نشان کرده باشد (ماضی بعید التزامی) (۱۰۶۹).
- یک ماهی بود که تنور همانجا مانده بود؛ وامانده بود. وامانده شده بود. (بعید معلوم) (۹۸۲)
- (برای آشنایی بیشتر با این افعال که دارای صیغه ها و زمان های مرکبند و در اصطلاح «فعل کوتاه» نامیده می شوند؛ ر.ک: فرشیدورد، ۱۳۵۱: ۲۸۲)

۳-۴: فعل با ضمیرهای متصل مفعولی

باید گفت که در گویش سبزواری دربارهٔ ضمائر مفعولی، قاعدهٔ غالب آن است که این ضمائر متصل باشند و البته چنان که پیشتر هم گفته شد، محل قرار گرفتن آن‌ها، مطابق قواعد گویش، غالباً بعد از «ب»ی امر و پیشوندهای فعل، قبل از شناسه و نهایتاً بعد از شناسه است. در این رمان، انواعی از آمدن ضمیر متصل مفعولی به فراوانی دیده می‌شود؛ ویژگی‌ای که در کار دیگر نویسندگان، تنها وقتی که متن، ادبی یا محاوره‌ای است خود را در حد بالایی نشان می‌دهد؛ البته این نکته مشخص است که در گذشته، ضمیر در فارسی آزادتر بوده است.

- اگر اهل کار بودی که باز همراه خودش می‌پردت. (۱۰۲۶)

- حتی از دهات اطراف می‌آمدند و می‌بردندش... (۹۸۲)

- ...تا باد از جا برنکندش. (۹۸۹)

- ... من دیدمش سلوچ را من دیدم... (۹۹۹)

- سرما او را تکان داد، و اجرقاندش. (۱۰۳۲)

۴- افعال بر ساختهٔ نویسنده

این افعال گوناگون اند. برخی فعل پیشوندی هستند. در گویش، فعل‌های پیشوندی بسیار رایج و پیشوندها تقریباً به قوت پیشوندهای فارسی قرون اولیه هستند؛ پیشوندهای فعلی گویش سبزواری به قرار زیر است: «وا» (va) (واجیحین: سوزاندن)، ور (ver) (ورجیکین: برجهیدن)، و (ve، کوتاه شده «وا») (و پیش خیزین: به جلو رفتن، (feru) (فرو دین: بلعیدن). «بروغنی: ۱۳۸۱، ۸۳-۸۴).

اما گرایش دولت آبادی در به کارگیری این گونه افعال و ساختن افعالی نظیر آن، توجه دیگر پژوهشگران را نیز برانگیخته است:

«لازم به ذکر است که برخی پیشوندها و یا برخی از فعل‌های پیشوندی به نظر می‌رسد مقتبس از گونه بومی زبان باشد و دولت آبادی آن‌ها را از گونهٔ زبانی سبزواری به وام گرفته است. به خصوص افعالی که با پیشوندهای «وا» و «ور» ساخته شده‌اند. مانند: وا می جرقید، و ابگیر، و نمودند، و ازده بودند، و می گرفت، واپس می کشید، و ربار کرد، و رخیز، و آگشت و ...» (حسن پور آلاشتی، ۱۳۸۶: ۱۴۴).

مثال:

- شتاب از پاها و اتوانست بگیرد. (۱۱۸۴)

- تنها واگذاشته شدند. (۱۲۰۱)

- میدان یخی که ... داشت برمی شکست. (۹۹۹)

- سرشانه ابراو در پنجه ... عباس بود. ابراو وا داشته شد. (۱۰۲۲)

- ... در گرفتن لقمه واپی بماند. (۱۳۰۵)

- سالار وا خورد. (۱۰۰۵)

و پاره‌ای دیگر که ساخته نویسنده می‌نمایند؛ این‌ها در جز غیر فعلی «پا» مشترک هستند در گویش و در فارسی هر چند فعل‌های زیادی با جز غیر فعلی «پا» هست، اما اجزای نوی در ترکیب این فعل‌ها به کار رفته است. این افعال را باید تلاش برای غنای زبان رمان، و از ابداعات در بخش اشتراک میان گونه‌های مختلف زبان و گویش دانست.

- هاجر هنوز پا پس می‌داشت. (۱۰۶۰) (دگرگون شده پا پس کشیدن در گویش‌های خراسانی)

- عباس پا تندتر کرد. (۱۱۴۰)

- مرگان دیگر نماند. و پا جلد کرد. (۹۹۴)

- او پی بهانه‌ای بود تا پا بکند. (۱۰۲۰)

- هاجر کند پا کرد ... (۱۰۵۴)

- گیوه‌ها را به پا کشید. (۱۱۰۹)

۵- نتیجه‌گیری

رمان جای خالی سلوچ از نظر زبانی، رمانی قدرتمند و غنی است و این نیست مگر نتیجه‌ای اهتمامی که نویسنده در به کار گرفتن گونه‌های مختلف زبانی (فارسی معیار، محاوره، ادبی و کهن، گویش سبزواری) نشان داده است. این اهتمام به ویژه در به کارگیری افعال متنوع و متفاوت بسیاری خود را آشکار کرده است؛ افعالی که با توجه به زمینه روستایی داشتن رمان، در پاره‌های

شاعرانه، مثل تک‌گویی‌های ادبی نویسنده، مسائل زندگی امروز و... مجال بروز پیدا کرده و ضرورت یافته‌اند. این افعال را می‌توان به چهار دسته به شرح زیر تقسیم کرد:

۱- افعال فارسی (معیار، محاوره‌ای تهران، ادبی و کهن)؛

۲- افعال گویش سبزواری؛

۳- افعال مشترک میان فارسی (معیار و ...) و گویش سبزواری؛

۴- افعال ساخته‌نویسنده.

در موضوع منشأ افعال، گذشته از دسته افعال فارسی با تنوع و غنای بسیار، که بخش اعظم افعال را در بردارند، در بخش افعال سبزواری (افعال تحت اللفظی بدون تغییر در اجزا و ساختار صرفی نحوی و افعال دست برده شده با تغییر در اجزا) چون این افعال ویژه گویش بوده و گاه برای غیرگویشوران نامفهومند. مسئله منشأ آشکار است. در دسته افعال مشترک هرچند در مواردی می‌توان به استفاده پربسامدتر و زیاتر در گونه‌ای از دسته زبان یا گویش اشاره کرد، لیکن در کل، نوسان فعل حتی در میان گونه‌های دسته فارسی چنان شدت دارد که این کار بی‌فایده و ناممکن می‌گردد. به کارگیری این افعال را باید در استفاده آگاهانه نویسنده از اشتراکات میان گونه‌های زبان و گویش برای انتقال بهتر و مفهوم‌تر مضمون و حفظ سبک و زبان رمان دانست. این قضیه، درباره افعال ساخته‌نویسنده با شمار اندک آنها نیز صدق می‌کند.

کتابنامه

- آشوری، داریوش. (۱۳۸۶). *بازاندیشی زبان فارسی*. ج ۴. تهران: مرکز. ایرانی، ناصر. (۱۳۸۰). *هنر رمان*. ج ۱. تهران: آبانگاه. بروغنی، ابوالفضل. (۱۳۸۱). *بررسی زبان شناسانه گویش سبزواری*. ج ۱. سبزوار: ابن یمین. پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۱). *سفر در مه: تأملی در شعر احمد شاملو*. ج ۲. تهران: نگاه. چهل تن، امیرحسین؛ فریدون، فریاد. (۱۳۸۰). *ما نیز مردمی هستیم: گفتگو با محمود دولت آبادی*. ج ۳. تهران: چشمه. فرهنگ معاصر.

- دولت آبادی، محمود. (۱۳۸۳). قطره محال اندیش (۱) (رد). چ ۲. تهران: چشمه.
- _____ (۱۳۶۸). کارنامه سپنج (جای خالی سلوچ). ج ۳. چ ۱. تهران: بزرگمهر.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۸). کلیات سبک شناسی. چ ۶. تهران: فردوس.
- وحیدیان کامیار، تقی با همکاری غلامرضا عمرانی. (۱۳۸۲). دستور زبان فارسی (۱). چ ۴. تهران: سمت.
- مقاله‌ها
- پرهیزگار، محمدرضا. (۱۳۸۲). «ترجمه کردن با لهجه: نگاهی به ترجمه گویش در ادبیات». مجموعه مقاله‌های پنجمین کنفرانس زبان شناسی. دانشگاه علامه طباطبائی. به کوشش: محمد دبیرمقدم و ابراهیم کاظمی.
- حسن پور آلاشتی، حسین. (۱۳۸۶). «ویژگی‌های زبان روایت در سه اثر محمود دولت آبادی». کاوش نامه یزد. ش ۱۴۶. بهار و تابستان.
- فرشید ورد، خسرو. (۱۳۵۱). «دستور تاریخی زبان فارسی: فعل کوتاه». مجله ارمغان. دوره چهل و یکم. تیر. شماره ۴. صص ۲۸۲-۲۸۵.
- انوری، حسن. (۱۳۸۶). «نقد ادبی: زبان معیار و فرهنگ درست نویسی». مجله بخارا. فروردین و اردیبهشت. شماره ۶۰. صص ۲۸۳ تا ۲۹۲.